Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

دقوقی در *مثنوی* و بلیک در *ازدواج بهشت و جهنم* (دو مکاشفه با توجه به محتوای حکیمانه و نظریهٔ گادامر و الیوت)

سهیلا صلاحی‌مقدم *[1]

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهرا

دریافت: ۱۳۹۶/۴/۲۴ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۰

فصلنامهٔ علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دورهٔ ۶، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۹۷، صص ۸۴-۱۰۷

چکیده

داستان دقوقی در ***مثنوی معنوی*** اثر عرفانی جلال‌الدین محمد مولوی، شاعر و عارف متفکر قرن هفتم هجری (۱۳ میلادی)، و «پندارهٔ مانا»[1] در کتاب ***هم چراغی بهشت و جهنم***[2] اثر عرفانی ویلیام بلیک، شاعر و عارف متفکر قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی، آمده است. در این مقاله، دو مکاشفهٔ مولانا و بلیک در حوزهٔ ادبیات مقایسه‌ای[3] با محتوای حکیمانه‌ای که دارند با توجه به نظر هانس گئورک گادامر[4] و تی اس الیوت[5] بررسی شده است. بعضی از آثار ادبی با ویژگی‌های خاصی که دارند می‌توانند سرآمد متون ادبی و به عبارتی کلاسیک شدن آن‌ها شوند. محتوای حکیمانه می‌تواند آن‌ها را به آثاری فرازمانی تبدیل کند. روش تحقیق حاضر کتابخانه‌ای و بررسی محتوایی این دو اثر از طریق مقایسه با توجه به مسائل عرفانی و حکمی است. هدف، آشنا شدن با دیدگاه‌های حکیمانه و عارفانهٔ دو متفکر ایرانی و انگلیسی است. نتیجهٔ به‌دست آمده نشان می‌دهد که در مکاشفهٔ دقوقی و بلیک، حکمت همچون خون در پیکر متن جاری است؛ اگرچه تخیلی و فرامادی است؛ اما با توجه به شگردهای بلاغی، یاریگر انسان برای درک زندگی نیکوتر است. نقل حکایت، تمثیل، شگردهای خطابی، جملات قصار تأثیر شگرفی بر آدمی می‌گذارد، آگاهی‌بخش و دارای آموزه‌های کاربردی و عملی است.

واژه‌های کلیدی: ***مثنوی معنوی***، ویلیام بلیک، ازدواج، بهشت و جهنم، ادبیات مقایسه‌ای، حکمت، گادامر و الیوت.

* نویسندهٔ مسئول مقاله: E-mail: s.smoghaddam@alzahra.ac.ir

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

۱. مقدمه

جلال‌الدین محمد مولوی و ویلیام بلیک دو شاعر و متفکری هستند که می‌توان در حوزهٔ ادبیات مقایسه‌ای و بینامتنی (که زیرمجموعهٔ ادبیات تطبیقی است) به آثار آن‌ها پرداخت و راز جهانی بودن و جاودانه بودن آثارشان را بهتر دریافت. اصطلاح ادبیات جهانی[۶] نیز همین مفهوم را می‌رساند. به این ترتیب، می‌توان به قله‌های بلند معرفت دست یافت.

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از نقد ادبی است که از انعکاس و تأثیر ادبیات ملتی در ادبیات ملت دیگر سخن می‌گوید؛ اما گاهی بین آثار ادبی ملت‌های گوناگون شباهت‌ها و مشترکاتی یافت می‌شود که این امر، حاصل شباهت‌ها و مشترکات روحی و فکری انسان‌ها با هم است که بعد از ادبیات تطبیقی فرانسه در ادبیات تطبیقی آمریکا به آن پرداخته شد. «تجربه‌های دینی و تجربه‌های روحی و عرفانی از این قسم مشترکات است. فرهنگ عالی بشری تدریجاً در گذرگاه قرون و اعصار بروز خواهد کرد. در هر نقطه‌ای از جهان هر تلاشی که اندیشمندی انجام می‌دهد، کمکی است برای آیندگان» (صلاحی‌مقدم، ۱۳۸۶ :۱۲).

در آثار مولوی و بلیک اندیشه‌های عالی انسانی و تخیل و عـــاطفه سر برمی‌زند، اندیشه های تازه و بکر، اندیشه های خداگرایانه و بشری دیده می شود. مکاشفه عبارت است از برداشته شدن ظلمت جسمانی از پیش چشم روح انسان و پدید آمدن حالتی بین خواب و بیداری (فتوحات غیبی) و ظهور معانی غیبی و حقایق عینی. مکاشفات را باید از تلقینات شیطانی تمییز داد؛ زیرا مکاشفات گلی از گلستان فیض و فضل الهی است.

کشف ظاهر شدن چیزی است بر سالک که بر دیگران پوشیده است. حائری در کتاب ***مبانی عرفان تصوف*** می‌نویسد:

> کشف مخیل آن است که عارف در خواب یا واقعه چیزی را ببیند که نقش آن را لباس خیال پوشانیده و صورتی مناسب از محسوسات بر آن قرار داده باشد. چنین کشفی نیازمند به تعبیر است. کشف عیانی آن است که از سیر و سلوک حاصل شود. در کشف الهـی به سالک مکاشفات سرّی دست می‌دهد. کشف روحانی که آخرین مرحلهٔ کشف است و

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

سالک را حاصل می‌شود و بهشت و دوزخ و ملائکه را فرادید وی می‌نهند (حائری، ۱۳۷۹: ۲۱۱).

حکمت[۷] از نظر اشپر[۸] (۱۳۸۸ : ۴۹) دارای سرشتی فرافرهنگی و جهانی ـ انسانی است. سنت بوو[۹] حکمت را شالودهٔ آثار کلاسیک می‌داند. «فرزانگان و شاعرانی که اخلاق انسانی را بـه جـامهٔ سخنان و کلمـات حکیمـانهٔ خـود درآوردند و به شکلی روان نوشتند» (سنت بوو، ۱۸۵۰: ۵۰). بنابراین، آثار کلاسیک در این معنا به معنی خاص آثار دورهٔ مکتب کلاسی سیستم نیست (قرن هفدهم)؛ بلکه بنا بر نظر سنت بوو و الیوت و گادامر، ویژگی‌هایی حکیمانه در محتوای آثار شاخص ادبی باید وجود داشته باشد تا اصطلاح کلاسیک را به آن توان داد. «سنت بوو با توجه خاص به قالب درونی یا محتوایی اثر، به سهم مهمی که آثار کلاسیک در ارتقای آگاهی و معرفت بشری دارند، اشاره کرده است» (چاووشی، ۱۳۹۴ :۳).

حسینی هستهٔ مرکزی مفهوم حکمت را به طور کلی «علم همراه با عمل در جهت زندگی خوب» خوانده است (حسینی، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

هانس گئورک گادامر[۱۰]، فیلسوف و نظریه‌پرداز آلمانی، که ***حقیقت و روش*** اثر مهم اوست و تی اس الیوت منتقد ادبی، شاعر و نمایشنامه‌نویس قرن بیستم که از پیشگامان جریان ادبی موسوم به نقد نو است، از اندیشمندانی هستند که ویژگی‌هایی را برمی‌شمرند و آن‌ها را عامل سرآمد شدن متون و به تعبیر خاص «کلاسیک» شدن آن‌ها می‌دانند. از نظر گادامر اثر کلاسیک و حکمت‌آمیز فرازمان و یاریگر انسان در برخورداری از زندگانی نیک است. استفاده از زبان عاطفی و آوردن حکایت و تمثیل و کلمات قصار در «کلاسیک شدن» اثـر تأثیر دارد. در این رویکرد، محتوا بیشتر از صورت مورد توجه قرار می‌گیرد.

۲. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ داستان دقوقی مقالاتی نوشته شده است؛ ازجمله مقالهٔ «تأملی در داستان دقوقی» از راشد محصل تمثیل؛ «شیوه‌های روایتگری مولانا در داستان دقوقی» از احمد امیری خراسانی که با

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

استفاده از نظریهٔ ساختارگرایی آن را تحلیل و معنای رمزی آن را کنکاش کرده است. دربارهٔ مکاشفه مقاله‌های متعدد نوشته شده است؛ ازجمله «چیستی مکاشفه و تجربهٔ عرفانی از دیدگاه ابن‌سینا» از علی‌زاده و همکارش؛ «مکاشفه در اندیشهٔ ابن عربی» از زهرا غریب حسینی و همکاران؛ «فراواقعیت در رؤیا و تخیل (با نظری به ***مثنوی*** مولوی)» از بهجت‌السادات حجازی که به این مقوله پرداخته و مکاشفه و سوررئالیسم را بررسی کرده است. دربارهٔ حکمت نیز، مالک حسینی کتابی نوشته و در آن به حکمت و رویکردهای آن پرداخته است. لیلا آقایانی چاوشی رسالهٔ دکتری خود را دربارهٔ نقش حکمت در مقالات شمس نوشته است (۱۳۹۴). دربارهٔ کتاب ***ازدواج بهشت و جهنم*** ویلیام بلیک هیچ کتاب و مقاله‌ای نوشته نشده است. همچنین، دربارهٔ مقایسهٔ داستان دقوقی با داستان بلیک در رؤیای به یادماندنی هیچ مقاله و کتاب و تحقیقی انجام نشده، به‌ویژه که این مقاله با رویکرد حکمت همراه است.

۳. ویلیام بلیک

شخصیت و آثار مولانا جلال‌الدین محمد، شاعر و نویسندهٔ عارف و متفکر قرن هفتم هجری قمری (مطابق قرن سیزدهم میلادی) بر همگان آشکار است؛ ولی دربارهٔ ویلیام بلیک گفتنی است او شاعر، نویسنده و عارف و نقاش متفکر قرن هجدهم و نوزدهم میلادی است. در هشتم نوامبر ۱۷۵۷ در لندن به‌دنیا آمد و در ۱۷۷۲ شاگردی حکاک معروف انگیسی، جیمز بزایر، را آغاز کرد. وی در ۱۷۷۹ در آکادامی سلطنتی پذیرفته شد و به مدت ۶ سال به درس نقاشی و حکاکی پرداخت. بلیک در سال ۱۷۸۷ با مبارزان و سیاسیون ضد دربار انگلستان همکاری‌اش را شروع کرد، در عین حال با کلیسای حاکم بر جامعهٔ انگستان نیز مخالفت و از اخلاق انتزاعی کلیسا انتقاد می‌کرد. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به این موارد اشاره کرد: ***آوای معصومیت***[۱۱]، ***کتاب ازدواج بهشت و جهنم***[۱۲]، ***شعر آواهای تجربه***[۱۳]، ***رؤیت دختران آلبیون***[۱۴]، ***شعر آمریکا***[۱۵]، ***شعر اروپا***[۱۶]، و ***کتاب اویزن***[۱۷]، ***شعر آفریقا***[۱۸]، ***آسیا***[۱۹]، ***شعر چهار زوآ***[۲۰]. این کتاب‌ها غالباً با نقاشی مرتبط با شعر همراه بوده است. بلیک را به‌دلیل مخالفت‌ها و

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

اعتقادات و عرفان ویژه‌ای که داشت و آن‌ها را در آثارش چه شعر چه نثر و چه نقاشی نمایان کرده است، «دیوانـهٔ بدبخت[۲۱]» و «دیوانـه‌ترین[۲۲]» لقب دادند و تا حدود یکصد سال در پرده‌ای از گمنامی پنهان مانده بود تا اینکه کاترین رین، به بررسی آثار او پرداخت. او سرانجام در سال ۱۸۲۷ دار فانی را وداع گفت.

ویلیام بلیک از شاعران پیش رومانتیک[۲۳] محسوب می‌شود. رومانتیسم جنبشی ادبی مخالف شیوهٔ کلاسی‌سیسم بود (با محوریتِ نفی تقلید از قدما و طبیعت و قواعد ادبی مسلط بر جامعهٔ ادبی، دفاع از تخیل خلاق و احساس شاعر که خصوصی‌ترین نیروهای روانی هر انسانی است). بلیک مصلح و دلسوز جامعهٔ خود و جامعهٔ بشری است و می‌توان او را همچون مولانا در شمار هنرمندانی قرار داد که تابع رومانتیسم اجتمـاعی هستند. از ویژگی‌ها و خلاقیت‌ها و قدرت تخیل بلیک، می‌توان ابداع اسطوره‌های خاص او را مطرح کرد؛ مانند اوریزن، آلبیون، والا ... که با نقاشی‌های مربوط به آن‌ها همراه است. اسطوره‌های او نماد شخصی او نیز هستند (صلاحی‌مقدم، ۱۳۸۶، نقل به مضمون).

بر اساس تحقیقات نویسنده و بررسی کتاب ***تقارن سهمناک*** از نورتروپ فرای و کتاب ***ویلیام بلیک*** اثر کاتلین رین، می‌توان به مصلح اجتماعی بودن بلیک اذعان کرد.

۴. داستان دقوقی

در قصهٔ دقوقی و کراماتش مولوی واقعه‌ای را نقل می‌کند که به رؤیا و مکاشفه‌ای عجیب و زیبا می‌ماند. او اگرچه از مرد و زن منفرد شده بود؛ ولی احساس اتحادی معنوی با آن‌ها می‌کرد؛ زیرا به مردم از افق بالاتـری می‌نگریست. «قصهٔ دقوقی تحقیقاً مستقل است و تمثیل‌های جنبی و نظیره‌ای ندارد که بتواند راهنمای خواننده در درک لطایف معنوی و هدف‌های اصلی و فرعی مولوی باشد» (راشد محصل، ۱۳۹۰: ۹۵).

بنابراین شارحان به اظهار نظر کلی بسنده کرده‌اند: «حدیث اتصال اولیاست به حق» (زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۱۴۹) یا استعلامی در شرحش بر این قائل است که قصهٔ دقوقی رؤیای

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

پرماجرایی است که وقوع آن در عالم حس قابل قبول نیست و مولوی عوالمی را که بر یک روح کمال‌طلب عارض می‌شود، نشان می‌دهد و نام آن روح کمال‌طلب را دقوقی گذاشته است. مرحوم قزوینی نیز بر آن است که «مکاشفه و یا تجربهٔ خود اوست که به دیگری نسبت داده شده است یا بیان حالات مختلف عارفی مجهول بر پایهٔ هدف‌هایی معلوم» (راشد محصل، ۱۳۹۰: ۹۶). دقوقی از جهت تقوی گوی سبقت از فرشتگان ربوده بود. او در تمام سفرهایش در جست‌وجوی خاصان درگاه الهی بود. دقوقی مدت‌ها در شرق و غرب عالم به سیر و سفر ادامه داد. او به ساحلی رسید و ناگهان از دور هفت شمع را دید و با شتاب به‌سوی آن‌ها روان شد. وی شگفت‌زده مشاهده کرد که مردم بینوایی در جست‌وجوی چراغی هستند؛ در حالی که قدرت درک این شمع‌ها را که نورشان از ماه هم بیشتر است، ندارند. دقوقی ناگهان دید آن هفت شمع به یک شمع بسیار نورانی مبدل شدند که روشنایی‌اش دامان و گریبان فضا را می-شکافت. دوباره همان یک شمع، هفت شمع شد و بر مستی و تحیرش افزود (گاهی رؤیت یک حقیقت چنان پرمعناست که اگر بخواهی سالیان دراز آن رؤیت یک لحظه را بازگو کنی ناتوان خواهی بود). ناگهان همان هفت شمع در نظرش هفت مرد نورانی شد که نورشان از آسمان هم می‌گذشت. در مقابل روشنایی آن هفت مرد، نور روز تاریک می‌نمود. پیش‌تر رفت تا نیکوتر ببیند، دید که وه! چه درختانی! شاخه‌های آن درختان از سدرهٔ عالم بالا، سر برافراشته بود. اصلاً سدره چیست، شاخه‌های آن درختانِ باعظمت از خلأ پیرامون هستی هم بالاتر رفته بود. ریشه‌های آن‌ها تا اعماق زمین رسیده بود. شگفت‌انگیزتر اینکه میوه‌ای که از آن شاخه‌ها سر می‌زد، نورانی بود، نور از آن میوه‌ها مانند آبی که بعد از فشردن آن بیرون می‌آید، درخشان بود. شگفتا، صدها هزار مردم از نزدیکی آن درخت‌های پرمیوه عبور می‌کردند، آن‌ها در آرزوی به‌دست آوردن یک وجب سایه بودند؛ اما سایه‌های حقیقی آن درختان را نمی‌دیدند. آن درختان از همه سو مردم را صدا می‌زدند؛ ولی بانگ الهی به درختان می‌گفت: ساکت شوید بگذارید به راهی که انتخاب کرده‌اند بروند. آن‌ها نمی‌توانند پناهگاه الهی برای خود پیدا کنند. دقوقی مردم را به سوی درخت می‌خـواند، ولی مردم می‌گفتند: به حرفش گوش ندهید او

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

دیوانه است. مات و مبهوت مانده بود، چرا این مردم حتی گامی به سوی درختان برنمی‌دارند؟ باز پیش‌تر رفت و دید همهٔ آن هفت درخت یک درخت شدند، این دگرگونی تکرار شد؛ یعنی یک درخت هفت درخت شد. آنگاه دید همهٔ آن درختان مثل اینکه در نماز جماعت باشند صف کشیده‌اند. یکی از آن درختان در جلو ایستاده است و بقیه در پشت سر به او اقتدا کردند. لحظاتی گذشت و دید که آن هفت درخت به هفت مرد تبدیل شدند. سپس همگی دور هم جمع شدند. از تحیر چشمانش را می‌مالید و از خود می‌پرسید آن هفت بزرگ کیستند؟ نزدیک آن‌ها رفت و به آن‌ها سلام کرد. آنان جواب سلامش را دادند و آنگاه نامش را به زبان آوردند. با خود گفت: اینان از کجا او را شناختند. آن‌ها گفت‌وگوی درونی او را دریافتند و گفتند که آرزو دارند که به دقوقی روشن‌ضمیر اقتدا کنند. دقوقی قبول کرد؛ اما گفت: مشکلاتی بـرای او پیش آمـده است و می‌خواهد با صحبت با این مردان الهی آن مشکلات حل شود. وقتی آن هفت مرد الهی موافقت کردند، حرارت سوزناک دلش به آرامش مبدل شد. دقوقی پیش رفت و در جلو ایستاد و همهٔ آن رادمردان به او اقتدا کردند. آن‌ها به مجرد اینکه الله‌اکبر گفتند مانند قربانیان معبد ربوبی رخت از جهان بیرون کشیدند. دقوقی در همان ساحل که امامت نماز جماعت را بر عهده داشت ناگهان صدای داد و فریادی از دریا به گوشش رسید. کشتی‌ای در میان امواج سهمگین بـود و در آن شب تیـره کشتی‌نشینان نعره‌ها می‌زدند، دست‌ها بر سر می-کوفتند، کافر و ملحد و تبهکار از وحشت حادثه همه مخلص و باایمان شده بودند. وقتی دقوقی آن قیامت را دید، به رحم آمد و اشک‌ریزان گفت: خدایا به کارهای پلیدشان منگر، عنایتی فرما و دستشان بگیر. کشتی به برکت دعای دقوقی از گرداب خطرناک نجات یافت. نماز آن هفت نفر به امامت دقوقی هم به پایان رسید. آن هفت نفر آهسته با هم نجوا کردند: «آن فضولی (دعا برای نجات کشتی) از ما نبوده است؛ پس حتماً دقوقی چنین دعایی کرده و کشتی را نجات داده است، این دعا و تقاضای او نوعی اعتراض به خداوند مختار مطلق است». دقوقی سربرگرداند تا ببیند آن رادمردان با هم چه می‌گویند، هیچ‌کس را ندید، همه رفته بودند

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

و هیچ اثری از خود به‌جای نگذاشته بودند. دقوقی که سالیان دراز در حسرت آنان اشک ریخته بود، حال تنها مانده بود.

۵. رؤیای به‌یادماندنی در وصلت بهشت و جهنم

ویلیام بلیک این کتاب را در سال ۱۷۹۰ نوشت. نکتهٔ مهم در این کتاب این است که این کتاب نه شعر است و نه نثر و در عین حال زیبایی‌های هر دو را دارد. نوعی طنز گزنده و آیرونیک و وارونه‌گویی از همان جنس آیرونیک‌های حافظ در این کتاب دیده می‌شود. حتی عنوان کتاب نیز حاکی از همین نگرش نویسنده است. بهشت و جهنم در این کتاب جای خود را عوض می‌کند همانند میخانه و مسجد، شیخ و رند در شعر حافظ. شیطان و فرشته در این کتاب از همین دیدگاه بلیک پدید آمده‌اند. این مکاشفه‌ای است که برای خود بلیک پیش آمده است و فرشته می‌تواند سوئیدنبرگ باشد با آن دیدگاه و فلسفهٔ بستهٔ تعصب‌آمیز منفعل. بعد از نقل رؤیای به یادماندنی بلیک به بررسی بیشتر مؤلفه‌های حکمت در این متن می‌پردازیم.

همچنان که در آتش جهنم قدم می‌زدم، احساسی همراه با لذتی نبوغ‌آمیز در خود می دیدم (که از نظر فرشتگان) این نبوغ نشانهٔ عـذاب و دیوانگی است. من تعـدادی از ضرب‌المثل‌های ایشان را جمع‌آوری کردم؛ در حالی که می‌اندیشیدم که همانطور که آثار ادبی باارزش در یک ملت شخصیت آن را نشان می‌دهد، ضرب‌المثل‌های جهنم هم بهتر از هر نوع توصیفی از ابنیه و البسه می‌تواند معرّف خرد جهان سفلی باشد.

وقتی محصور در مغاک حواس پنج‌گانه به خانه بازمی‌گشتم، در یک سراشیبی سقفی قوسی‌شکل دیده می‌شد. در آنجا من شیطان قدرتمندی را دیدم که در ابرهای سیاه، خود را پیچیده بود و بر گوشه‌های صخره‌ای مسلط شده بود و جملهٔ زیر را که خرد آدمیان آن را درمی‌یابد، می‌نوشت: «هر پرنده‌ای که این هوا را می‌شکافد دنیای عظیمی از شور و شعف است که در حواس پنج‌گانه محصور شده است». من در چاپخانهٔ جهنم بودم و روش انتقال دانش از نسلی به نسل دیگر را دیدم.

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

در اولین اتاقک یک انسان - اژدها بود. زائده‌ها را از دهانهٔ غار بیرون می‌ریخت و چند اژدها درون غار را پر کرده بودند. در دومین اتاقک یک افعی بود که به دور یک صخره و غار چمبر زده بود و دیگـر افعی‌ها آن را با طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی تزیین کرده بودند. در اتاقک سوم عقابی بود با بال‌ها و پرهایی از هوا. او باعث شد که داخل غار، نامتناهی جلوه کند، در اطراف تعدادی عقاب ـ انسان بودند که قصرهایی را در سینهٔ صخره‌های بزرگ می‌ساختند.

در اتاقک چهارم شیرهایی از آتش سوزان بودند، می‌غریدند و فلزات را به صورت سیال ذوب می‌کردند. در اتاقک پنجم شکل‌های بی‌نامی بودند که فلزات را صاف می‌کردند. مردانی اتاق ششم را اشغال کرده بودند و ورقه‌های فلزی را می‌گرفتند و آن‌ها را به شکل کتاب‌های منظم داخل کتابخانه‌ها درمی‌آوردند. فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای مرد جوان بدبخت نادان، چه شرایط وحشتناکی، بنگر به زندان گرم و سوزانی که تو در آن هستی و آن را برای خود تا ابد آماده می‌کنی. من گفتم، شاید شما در این آرزو باشید که به من آیندهٔ مرا نشان دهید و ما با یکدیگر دربارهٔ آن گفت‌وگو کنیم و باشیم و ببینیم که آخرت شما خواستنی‌تر است یا مال من؟

او مرا به یک اصطبل برد و از میان سیاهچال کلیسا گذر داد که در انتهای آنجا آسیابی قرار داشت. ما به طرف آسیاب رفتیم. گودالی بود. از گودال غار مانند پایین آمدیم. غار پیچ پیچ بود. به خلأ بی‌انتهایی همچون آسمان رسیدیم که در زیر ما آشکار شد و ما به ریشه‌های درختانی آویزان شدیم.

ما آن مغاک بی‌انتها را به‌تدریج دیدیم، آتشین و سیاه همچون دود یک شهر سوخته بود. پایین‌تر از ما در فاصلهٔ زیادی خورشیدی بود، سیاه اما درخشـان! دور تا دور آن، کوره‌راه‌های آتشین بود که عنکبوت‌های عظیمی می‌چرخیدند، به دنبال طعمه‌هایی می‌خزیدند. در وحشتناک‌ترین شکلی، حیوانات از درون گنداب‌ها بیرون می‌پریدند و هوا پر از آن‌ها بود. از بین عنکبوت‌های سیاه و سفید، ابر آتشینی سرزده به عمق درمی‌غلطید. در حـالی کـه تمام قسمت پایین را سیاه می‌کرد و همچون یک دریا با سر و صدای وحشتناکی جاری بود. در فاصله‌ای نه‌چندان دور از ما پیچ و تاب مار عظیم‌الجثه‌ای پدیدار شد. در آن زمان ما دیدیم که

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

سر لویتن[۲۴] بیرون آمده بود، پیشانی او تقسیم شده بود به رگه‌های سبز و بنفش مانند رگه‌های روی پیشانی ببر. دوست من، فرشته، از مقرّ خویش به سوی آسیاب بالا رفته بود و من تنها مانده بودم؛ اما یکباره خود را کنار ساحل رودخانه و همراه با مهتاب یافتم. نـوای چنگی‌ای را می‌شنیدم که چنگ می‌نواخت، این‌گونه می‌خواند: مردی که هرگز پویایی در اندیشه‌های خود نداشته باشد مانده‌آب و مرداب است و خزنده‌هایی ذهنی را تربیت می‌کند. من برخاستم و به جست‌وجوی آسیاب برآمدم و در آنجا فرشته را یافتم.

ناگهان با زور او را در میان بازوانم گرفتم و سراسر شب پرواز کردیم. اینجا من لباس سفیدی پوشیده بودم. در حالی که در دست‌های من کتاب‌های سوئیدنبرگ بود، از تمام سیاره‌ها گذر کردیم تا اینکه به کیوان رسیدیم. اینجا کمی باقی ماندم سپس درون خلأ بین کیوان و ستاره‌های ثابت جهیدم. یکباره اصطبل و کلیسا را دیدم و من فرشته را به سوی محراب بردم و کتاب مقدس را باز کردم و ناگهان، در یک چالهٔ عمیق افتادم که فرشته قبل از من (به‌سوی آن) کشانده شده بود. بعد از آن ۷ خانهٔ آجری را دیدیم و به یکی از آن‌ها وارد شدیم. در آنجا تعدادی میمون بود و همهٔ آن‌ها از کمر به زنجیر بسته شده بودند، به یکدیگر چنگال و دندان نشان می‌دادند؛ اما به‌سبب زنجیر کوتاهشان دستشان به هم نمی‌رسید. به هر حال من دیدم که آن‌ها گاهی به صورت مهیبی بزرگ می‌شدند و رشد می‌کردند و سپس ضعیف‌ها به‌وسیلهٔ قویترها پاره می‌شدند و با یک حالت درندگی با یکدیگر جفت‌گیری و سپس همدیگر را پاره پاره می‌کردند. من میمونی را دیدم که با اشتهای فراوان گوشت را از دُم خود می‌کند. چون بوی بدی هر دوی ما را می‌آزرد، ما به آسیاب رفتیم و من تنهٔ اسکلتی را با خود داشتم که همان تحلیلات ارسطو بود. سپس فرشته گفت: تخیل تو چیزهایی را بر من تحمیل کرده است و تو باید شرمنده باشی. من پاسخ دادم ما هر دو خود را به یکدیگر تحمیل می‌کنیم و این تنها تلف کردن وقت است که با شما که کارتان فقط تحلیلات است گفت‌وگو کنم. بنابراین، نوشته‌های سوئیدنبرگ فقط تکرار عقاید سطحی و تصنعی و تحلیل است و بس. حـــالا حقیقت آشکار دیگری را داشته باش. هر انسانی با ذهنیت مکانیکی ممکن است از روی

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

نوشته‌های پاراسلسوس یا ژاک بوهم، هزاران جلد کتاب همچون نوشته‌های (تقلیدی) سوئیدنبرگ پدید آورد و یا از روی کتاب‌های دانته و شکسپیر می‌تواند بی‌نهایت اثر پدید آورد. این کار او فقط تقلیدی بی‌ارزش است و کار او بدان می‌ماند که فقط شمعی را در مقابل آفتاب نگه دارد.

۶. تجلی حکمت در دو مکاشفهٔ مولانا و بلیک

۱-۶. در شگردهای ادبی

از نظر الیوت (۱۹۴۴: ۲۲ـ ۲۴) و گادامر (۲۰۰۴: ۲۸۸) به‌کارگیری فنون و شگردهای ادبی امری معمول است؛ زیرا با این شگردها آن اثر، به‌صورت اثری ادبی درمی‌آید و هنری می‌شود و به این وسیله فراتر از زمان و سیطرهٔ سبک خاص متجلی می‌شود و البته از بین رفتنی نیست. اگرچه در این دو قصهٔ مکاشفه‌آمیز به‌دلیل اهداف عرفانی و فلسفی، دغدغهٔ به‌کارگیری این شگردها و زیبایی‌های هنری در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد. در ایـن بخش، آیرونی یا وارونه-گویی در ازدواج بهشت و جهنم و تمثیل در دقوقی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱-۶. آیرونی فلسفی

یکی از مواردی که گادامر در نظریهٔ حکمت مطرح می‌کند، آیرونی فلسفی است. این شگرد ادبی نوعی شیوهٔ بیان است که با طنز می‌تواند همراه شود؛ ولی مفهومی پیچیده‌تر از طنز دارد و رنگ فلسفی پیدا می‌کند.

در نقد نو و با نگاه منتقدان این مکتب به حکمت، رویکرد تازه به آیرونی ایجاد و از دایرهٔ زبان و کارکرد زبانی دورتر شد و به مفهوم فلسفی و هستی‌شناسانه نزدیک گردید. وی کلید شناخت هستی و تعارضاتش را در آیرونی می‌داند. «جهان ذاتاً متناقض‌نماست و فقط رویکردی دوگانه می‌تواند تمامیت متناقض آن را نشان دهد» (موکه، ۱۳۸۹: ۳۱).

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

در ***ازدواج بهشت و جهنم***، در مفهوم جهنم وارونه‌گویی وجود دارد. جهنم جایگاهی برای ابراز لذت و خلاقیت نبوغ‌آمیز است. ضرب‌المثل‌های جهنم سرشار از حرکت و پویایی و خرد است مانند: «تن و جان آدمی را گسستی نیست، اینکه نام **"تن"** دارد، نواله‌ای از جان است بساویده با حواس پنجگانه». و این همان نظر ملاصدرا، فیلسوف اسلامی، است که روح و جسم را جدای از یکدیگر نمی‌داند؛ بلکه بر اثر حرکت جوهری، روح توانایی آن را می‌یابد که از جسم جدا شود (جسمانیة الحدوث، روحانیة البقا) (آشتیانی، ۱۳۶۰: ۸۵) یا دیگر ضرب‌المثل جهنم: «انرژی، شراب نامیراست».

بلیک در بخش پانزدهم این کتاب به چاپخانه‌ای می‌رسد که در دوزخ است و دانش از نسلی به نسلی منتقل می‌شود. شیطان در ***ازدواج بهشت و جهنم***، همان انرژی است و مثبت. فرشته (فرشتهٔ سوئیدنبرگ) با فکری منجمد، شخصیتی منفعل و منفی است؛ همچنان که حافظ نیز در غزلیاتش چنین آیرونی‌ها یا طنز تناقض‌گونه را دارد: رند، پیر مغان، میخانه، شراب، واژه‌هایی مثبت و زاهد مسجد، شیخ، محتسب، واعظ، درس، کاملاً منفی هستند. در بخش شانزدهم کتاب می‌نویسد: «مسیح یا شیطان یا وسوسه‌گر، از بزرگان نبوغ و انرژی است». بلیک خطاب به اربابان کلیسای درباری بر ایشان می‌تازد و می‌گوید: آن شیطان که کشیشان آدمیان را از او باز می‌دارند، همان نبوغ و تخیل و انرژی است و ایشان چون ضد خلاقیت‌اند، پس به آن شیطان می‌گویند. کشیش و فرشته از واژه‌های آیرونیک و وارونهٔ بلیک هستند.

در داستان دقوقی نیز ویژگی‌هایی دیده می‌شود که می‌توان آن را نوعی آیرونی دانست؛ زیرا او با همهٔ ویژگی‌های مثبت در مقام تلوین و تبدل است. صورت‌های مختلف او را دگرگون می‌کند و گاه اسیر زمان و حس می‌شود. غرابت و عجیب بودن ازجمله ویژگی‌هایی است که در بسیاری از موقعیت‌های آیرونیک وجود دارد و ما در این داستان می‌بینیم (مولوی، ۱۳۶۱: دفتر سوم/ ۴۸۱-۴۹۲ ب ۱۹۸۷-۲۲۱۰). به نظر می‌رسد ظهور آیرونی در داستان دقوقی در سطحی بسیار فراتر از یک شگرد بلاغی یا هنری مطرح باشد. اگرچه با برخی از آن‌ها نقاط اشتراک دارد.

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

۲-۱-۶. تمثیل

دومین مؤلفه از مؤلفه‌های حکمت از نظر گادامر و الیوت تمثیل است. تمثیل بهترین و سازنده‌ترین زمینه در بیان هدف‌ها به‌خصوص هدف‌های معنوی و تصویری حسی است برای اینکه امری غیرحسی را برای مخاطب به امر حسی نزدیک و قابل ادراک کند (شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۰۵). مطالعه در شکل و ساخت تمثیل‌ها در متون کلاسیک و حکیمانه امر مهمی است. دقوقی به سوی مکاشفه می‌رود؛ زیرا سیر جسمانه را رها کرده است. او خواستار همراهی با کاملان است تا از همدمی با آن‌ها به کمال برسد. در آغازِ مکاشفه شمع‌ها را می‌بیند. سپس تبدیل هفت شمع به یک شمع و تبدیل مردان حق به درخت. در این موارد تبدیل احوال را می‌بینیم.

گم‌گشتگان همان مردمانی هستند که درختانِ پر از میوه‌های رسیده را می‌دیدند و میوه‌ها ریزان بودند؛ اما آن‌ها از این درختان گریزان بودند و به سیب‌های پوسیده که چون خشن‌پوشان ریـاکار، ظاهری گول‌زننده داشتند، روی آوردند. مردم را اشتغال به مادیات گمراه می‌کند، چنانکه کشتی‌نشستگان را دعای دقوقی رهانیده است و آنان به بازوی خود مغرورند. یکی از نکته‌های مهم که مولوی در این مکاشفه و تمثیل آن، بیان می‌کند این است که انسان را نرسد که به کار حق اعتراض کند که این فضولی او را از دیدار پاکان حق محروم می‌کند؛ چنانکه دقوقی امام جماعت می‌شود، ولی لحظه‌ای از سیر ملکوتی باز می‌ماند و درنتیجه، وقتی سر را برمی‌گرداند می‌بیند که پاکان رفته‌اند. سالک در معرض تلوین است؛ ولی ابدال و اوتاد در مقام تمکین‌اند و تسلیم خواست حق.

بعضی از تمثیلات بلیک در ***ازدواج بهشت و جهنم***:

در بخش دوم افعی پنهانی که می‌خـزد تمثیل کشیش ریاکار است که با خشوعی حیله‌گرانه قدم برمی‌دارد. رینتره[۲۵] که در نقاشی‌هایش موجودی با سر انسانی و بدن شیر است و در غار حرکت می‌کند، اسطوره‌ای است که بلیک برای بیان یک شخصیت بسته با غرش‌های بلند و شعله‌های آتشین، به‌کار برده است. بلیک در مکاشفه‌اش به اولین اتاقک در غـار می‌رسد. درون آن یک انسان - اژدها بود که تمثیل انسان محبوس و محدود در غار حس است. در دومین

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

اتاقک یک افعی بود که به دور یک صخره و غار چمبره زده بود و دیگر افعی‌ها که با طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی خود را تزیین کرده بودند، تمثیلی است برای عقل جزئیِ مکار که کاری جز تزیین مادیات در برابر چشم آدمی ندارند. در اتاقک سوم عقابی را می‌بیند با بال‌ها و پرهایی از هوا، وجود او غار را نامتناهی جلوه می‌داد. عقاب تمثیل استعداد خلاق است. بلیک عقاب ـ انسان‌هایی را دید که قصرهایی را در دل صخره‌های بزرگ می‌ساختند. در بخشی از سفر رؤیایی‌اش بـه تعدادی میمون می‌رسد که همهٔ آن‌ها از کمر به زنجیر بسته شده بودند، بـــه یکدیگر خشونت می‌کردند. می‌دید که آن‌ها گاهی به صورت مبهمی بزرگ شده و رشد می‌کردند و سپس ضعیف‌ها به دست قوی‌ترها پاره می‌شدند. میمون‌ها تمثیل مذاهب گوناگون هستند و البته از آن‌ها گرم‌کنندگان گلخن دنیا نیز استنباط می‌شود.

ذکر نام سوئیدنبرگ در این کتاب نشان‌دهندهٔ مخالفت بلیک با ایده‌های منفعلانهٔ اوست. فرشته‌ای هم که بلیک با او همراه می‌شود و به شگفتی‌ها سفر می‌کنند، همان سوئیدنبرگ است تا اینکه در انتها در بخش ۲۴، فرشته به سوی بلیک می‌گراید و شیطان می‌شود و دوست صمیمی بلیک می‌گردد و بـا هم انجیـل می‌خوانند (انجیل جهنم را). وارونه‌گویی در این بخش نیز مشهود است. تفسیری که ارائه شد نظر نویسنده است که از مطالعهٔ کتاب‌های کاترین رین و نورتروپ فرای اخذ شده است.

۳-۱-۶. اگزمپلوم (داستان - مثال)

گادامر و الیوت اگزمپلوم را از ویژگی‌های حکمت می‌دانند. اگزمپلوم از مواردی است که در نظریه‌های دیگر به آن چندان توجه نشده است. در قصهٔ دقـوقی، چندین مورد اگزمپلوم وجود دارد؛ ازجمله مولانا داستان حضرت داود(ع) را می‌آورد که مربوط به حکایت آن در ***قرآن*** مجید است (ص ۳۸/ ۲۱ ـ ۲۴) که در آنجا دو برادر به محضر داود(ع) می‌رسند و از او می‌خواهند اختلاف آن‌ها را داوری کند. یکی از آن دو گفت: برادر من ۹۹ بز دارد و من یک بز دارم و به من می‌گوید آن یک بز را هم به من بده. داود(ع) به نفع او رأی می‌دهد و زود قضـاوت می‌کند

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

و خداوند او را به این نکته می‌آگاهاند و داود(ع) استغفار می‌کند و خـداونـد می‌پذیرد. مولوی برای زیاده‌خواهی این داستان را می‌آورد و مثال می‌زند:

همچو داوودم نود نعجه مراست طمع در نعجهٔ حریفم هم بجاست

(مولوی،۱۳۶۱: ۳/ ب ۱۹۵۴)

پدر ***ازدواج بهشت و جهنم***، در پـارهٔ دوم می‌خوانیم: «گل‌های سرخ بر زمین مبتلا به خـار، جان می‌گیرند» که مربوط به داستان آخرالزمان است که در باب ۳۵ کتاب اشعیای نبی در ***تورات*** آمده است و همه چیز در زمین به زیباترین و بهترین شکل جلوه‌گر می‌شود و دیگر از ظلم و فساد اثری نخواهد بود: «بیابان و زمین خشک شادمان خواهند شد و صحرا به وجد آمده مثل گل سرخ خواهد شکفت. شکوفه‌ها با شادمانی و ترنم شادی خواهند کرد. جلالِ یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود». ویلیام بلیک در بخش سوم ***ازدواج بهشت و جهنم*** می‌نویسد: «بدون تضاد هیچ پیشرفتی نخواهد بود » (۳/۱۵). (اصل تضاد و حرکت جهان بر اساس کهن‌الگوی دو بنی خیر و شر).

در ***انجیل متی*** فصل هجدهم آیهٔ یازدهم این تمثیل را می‌خوانیم: پسر انسان آمده است تا گمشده را نجات بخشد، عقیدهٔ شما چیست؟ اگر مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آن-ها گم شود، آیا او نود و نه گوسفند دیگر را در کوهسار رها نمی‌کند و به جست‌وجوی گوسفند گمشده نمی‌رود؟ (مسلماً می‌رود) و هر گاه آن را پیدا کند، برای آن یک گوسفند بیشتر شاد می‌شود تا برای آن نود و نه گـوسفند دیگر که گم نشده‌اند.

۷. بعضی مضامین حکمی در قصهٔ دقوقی و داستان بلیک

۱-۷. در جست‌وجوی مردان الهی

مولانا گوید:

انسان الهی طالب جلوه‌های جمال و جلال الهی در ارواح مردان حق می‌باشد. چنین انسانی هر اندازه هم که در رشد روحی خود پیشرفت کرده باشد، باز به ورود در حوزهٔ

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

ارواح بزرگ پیشروان همراه حق نیازمند است. حتی ممکن است عظمت مرد الهی به حدی برسد که مقام دقوقی، بلکه بالاتر از او عظمت حضرت موسی(ع) را داشته باشد، باز می‌بینیم که خضر(ع) پیدا می‌شود (جعفری، ۱۳۶۱: ۷/ ۶۰۴).

غزالی معتقد است آدمی بدون شیخ ممکن است بیدار شود؛ ولی طی طریق بدون پیر ممکن نیست (۱۳۶۹: ۳ : ۱۵۵). «صوفیه مسئولیت انسان برای هدایت و ارشاد دیگران را آغاز رابطهٔ مرید و مراد تلقی کرده‌اند» (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۷۳).

خواجه عبدالله انصاری از پیر خود به کلید گنج و چشمهٔ آب زندگانی تعبیر کرده است: «عبدالله گنجی بود پنهانی، کلید آن گنج به دست ابوالحسن خرقانی، تا رسیدم به چشمهٔ آب زندگانی چندان خوردم که نه من ماندم و نه خرقانی» (۱۳۶۸ :۲۳).

در داستان بلیک، او در جست‌وجوی شیطان است که نماد انرژی و خلاقیت است و همانطور که اشاره شد این امر از آیرونی‌های خاص بلیک است.

۲-۷. حرص و طمع

در داستان دقوقی حرص و طمع که صفت مذمومی است، از دید دیگر نگریسته شده و آن حرص در راه عشق الهی است. بنابراین در معنای مثبت همان اشتیاق به لقاءالله است. چنین حرص و اشتیاقی برای عارف فخر و مقام والایی است. آن حرص و طمعی است که در غیر راه عشق خداوند بجوشد. در داستان بلیک نیز این حرص و طمع مثبت وجود دارد. او به دنبال انرژی و خلاقیت و انسانیت الهی است.

۳-۷. رؤیت و بصیرت

گاهی در زمان خاصی به رؤیت می‌رسیم که گوش‌های ما و چشم‌های ما در سالیان دراز هم نمی‌توانند به چنین درکی برسند. روزبهان بقلی در ***شرح شطحیات*** می‌نویسد: «نظر دل نگریستن به مواریث غیب به دیدهٔ یقین و حقایق ایمان، حقیقتش مصادف بصر روحِ است جمال جبروت و ملکوت را که فرمود: ما کذب الفؤاد ما رأی (نجم/۱۱)» (۱۳۳۷ :۵۶۹).

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

در تعریف بصیرت در ***معجم مصطلحات صوفیه*** آمده است: «البصیرة هی قوة القلب منورة بنورالقدس یری بها حقائق الاشیاء و بواطنها» (خزام، ۱۹۹۳: ۵۳).

مولوی توجهش بیشتر به علم کشفی است که سرچشمه‌اش درون جان و سرمایه‌اش صفا و مکاشفات و مشاهدات قلبی و شهود است. او معتقد است که هر کس به گنجینهٔ عقل موهوبی و علم کشفی و بصیرت راه یابد ـ که معدن و منبعش باطن پاک و مهذب خود انسان است ـ حقایق اشیا نزد او مکشوف خواهد بود، در حالی که عامهٔ خلق از درک آن عاجزند.

هر که را باشد ز سینه فتح باب او ز هر شهری ببیند آفتاب

(مولوی، ۱۳۶۱: ۱ / ب ۱۳۹۹)

سفارش مولانا همه این است که چشم بصیرت را کور نکنیم. بلیک نیز مانند مولوی به چشم دل[۲۶] معتقد است. او در ***ضرب‌المثل‌های جهنم*** می‌نویسد: «یک احمق همان درختی که انسان عاقل می‌بیند، نمی‌بیند» (Blake, Plate 7). احمق انسان بی‌بصیرت و عاقل، همان مرد الهی است. آنچه یک انسان الهی می‌بیند فرد دیگر که مراحل عالی معنوی را طی نکرده است، نمی‌تواند ببیند.

۴-۷. عقلای مجانین

«عقلای مجانین یا عاقلان دیوانه‌نما حکایتی جدا از دیوانگان دارند؛ زیرا ایشان به واقع خردمندند و حتی خردی فزون‌تر از دیگران دارند؛ ولی بنا به مصالحی خود را به دیوانگی زده‌اند» (حائری، ۱۳۷۹: ۱۴۰). در ***منطق‌الطیر*** عطار حکایت از دیوانهٔ عالی‌مقامی است که خضر را به دلیلی عارفانه به یاری نمی‌گیرد و عمر جاودان نمی‌خواهد (عطار، ۱۳۶۶: ۱۱۳). در این داستان در بخش «مخفی بودن آن درختان از چشم خلق»، مولانا از کسانی یاد می‌کند که به عقل الهی متصل شده‌اند؛ ولی مردم در نمی‌یابند و اینان را دیوانه می‌پندارند. وی در مقابل، در بحث تفاوت عقول در دفتر پنجم، عقل جزئی و مکار دوراندیش را باعث بدنامی عقل می‌داند:

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

عقل جزوی عقل را بد نـام کرد کام دنیا، مرد را بی‌کام کرد

(مولوی،۱۳۶۱ : ۵ /ب ۴۶۳)

بال و پر کرکس عقل جزئی آلوده به جهل و خودپسندی است باید آن را رها کرد و با عقل اولیای الهی که همان پر جبرئیل است پرواز کرد. عقل کل یا عقل الهی سرچشمهٔ زندگی روحانی است. عقل کل، عقل عقل است و رو به ابدیت دارد.

آزمـودم عقل دورانـدیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را

(همان، ۲ /ب ۲۳۳۲)

بلیک نیز عقل جـزئی یـا عقل متأثر از طبیعت را قبر نامیده است و در کتاب ***ازدواج بهشت و جهنم*** به آن "Reason" لقب می‌دهد (در برابر عقل الهی که Wisdom می‌نامد).

ddd the restrainer or Reason usurps its place and governs the unwilling **(**Blake,1975: plate.5)

ترجمه: و عامل محدودکننده یا عقل جزئی، جای آن (محدودکنندهٔ دیگر) را غصب می‌کند و بر کسانی که فاقد انرژی‌اند، فرمان می‌راند.

بلیک با منطق اسیر مادیات، سروکاری ندارد و از آن بیزار است:

I answered we impose on one another and it is but lost time to converse with you whose works are only Analytics **(**Ibid, l/ 20**).**

ترجمه: پاسخ دادم ما هر دو خود را به یکدیگر تحمیل می‌کنیم و این تنها تلف کردن وقت است تا با شما که کارتان فقط استدلال و تحلیل است، بحث کنم.

بلیک خود را مخالف عقل جزئی می‌داند. بنابراین، در بخشی از ***ازدواج بهشت و جهنم*** می‌گوید که سخن این عقلای مجانین را باید نیوشید:

Lttt ettttt tt ff rr oac Iiiinnnnnmmlyiiille((Iblllll ll9).

ترجمه: به نکوهش یکی از عقلای مجانین گوش کن (این بی‌خردی و دوری از عقل مکار جزئی) عنوانی شاهانه است.

The road of excess leads to the palace of wisdom (Ibid, l/9).

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

ترجمه: جادهٔ بی‌نهایت به سوی کاخ حکمت رهنمون است.

این خرد محدود، جزئی، منفعل و ایستا همان خردی است که کلیسای درباری و سوئیدنبرگ و فرشتگان او پشتیبان آن‌اند.

I have always found that the Angels here a Vanity to speak of themselves as the only wise (Ibid, l/ 7).

ترجمه: فرشتگان (منفعل) را همواره این‌گونه یافته‌ام که مغرورند (و شیفتهٔ اینکه) از خود به‌عنوان تنها حکیم، سخن بگویند.

خـــرد عالی یا عقل ممدوح کلی یا عقل الهی از نظر بلیک، در مادی‌گرایی خودنگر سودجو یافت نمی‌شود. این عقل کلی یا «عقل عقل» بسی بالاتر از این‌هاست:

Does the Eagle know what is in the pit?
Or wilt thou go ask the Mole?
Can wisdom be put in a silver rod?
Or Love in a golden bowl? (Sabri,1956: 67)

ترجمه: آیا عقاب می‌داند که در گودال چیست؟ آیا تو از موش کور (راه را) می‌پرسی؟ آیا حکمت را می‌توان در یک چوب‌دستی سیمین نهاد؟ یا عشق را در یک کاسهٔ زرین؟ ...

بلیک با بهره بردن از استفهام انکاری، شعر خود را غنی‌تر و تأثیرگذارتر کرده است.

این عقل عالی بالاتر و والاتر از انفعال و خودخواهی است و سیری ملکوتی دارد:

What is the price of Experience? Do men buy it for a song?
Or Wisdom for a dance in the street? No, it is bought with price.
Of all that a man hath, his house, his wife, his children.
Wisdom is sold in the desolate market where none come to buy.
Aiiii tiiiii ieer'fffill ttt hfffarmrr lll ww frr rr eiiii vii n (Ibid, 68).

ترجمه: بهای تجربهٔ (عالی انسانی) چقدر است؟ آیا مردم می‌توانند آن را با یک آواز بخرند؟ یا حکمت را با یک رقص در خیابان؟ نه، آن خود «ارزش» است. به ارزش تمام چیزهایی که یک انسان دارد، خانه‌اش، همسرش، کودکانش. حکمت در فروشگاهی خالی فروخته می‌شود که هیچ‌کس برای خرید نمی‌آید (در چارچوب ماده به دنبال عقل الهی و حکمت نباشید) و در مزرعه‌ای خشک که کشاورز به‌خاطر نان، بیهوده شخم می‌زند.

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

همانطور که گفته شد مخالفان ایده‌های بلیک او را «دیوانه‌ترین» می‌نامیدند.

۵-۷. ترک خودِ طبیعی

مولوی در این قصه، در بخش «هفت مرد شدن آن هفت درخت» نکتهٔ حکمی بسیار مهمی را مطـرح می‌کند و آن همانا ترک «خودِ طبیعی و ماده» است. معشوق حقیقی خود طبیعی این عاشقان الهی و اولیاءالله را سوزانده است.

از پس آن محـــو، قبض او نماند برگشاد و بسط شد مرکب براند

پیش اصل خویش چون بی‌خویش شد رفت صـــورت جلوهٔ معنیش شد

(مولوی، ۱۳۶۱: ۳ /ب ۲۰۶۹ – ۲۰۷۰)

هر کس بتواند در پیش اصل حقیقی خود، دست از خود طبیعی بردارد، صورتش محو و معنای واقعی او جلوه‌گر می‌شود. اسیران خود طبیعی و مادیات، در طویله‌هایی هستند که جانوران انسان‌نما در آن می‌لولند.

هر نفر را بر طویلهٔ خاص او بستـه‌اند اندر جهان جست‌وجو

(همان، ۳ / ب ۲۰۷۷)

بلیک خود طبیعی یا خاطرات طبیعی[۲۷] را در وجود سوئیدنبرگ، فیلسوف متعصب می‌بیند. «مردی (سوئیدنبرگ) میمونی را برای نمایش حمل می‌کرد و اندکی عاقل‌تر از میمون بود؛ ولی خود را بسیار عاقل‌تر از هفت انسان می‌پنداشت و چنین است سوئیدنبرگ. او بی‌خردی کلیسا را نشان می‌دهد و نمونه‌ای از دورویی است» (Blake, Plate. 21).

بلیک در شعر لایکا[۲۸] و چهار زوآ[۲۹] همین ایده را مطرح می‌کند که در برابر خود حقیقی قرار دارد.

۶-۷. حیرت ایده‌آل

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

حیرت به دو گونهٔ تقسیم می‌شود: حیرت مذموم و حیرت ایده‌آل. حیرت مذموم جز سرگردانی و پوچ‌گرایی نتیجهٔ دیگری ندارد؛ ولی حیرت ایده‌آل که در مراحل سیر و سلوک نیز دیده می‌شود، از دیدگاه مولانا جایگاه بلندی دارد و او را به فنای فی‌الله و بقای بالله می‌رساند.

بر دلی کاو در تحیر با خداست *کی شود پوشیده را از چپ و راست*

(همان، ۳ / ب ۲۰۶۱)

کسانی که به این مرحله رسیده‌اند، به مکاشفه‌های عالی دست می‌یابند، غایب شدن اسم و حرف و پدیده‌های ظاهری و رسمی از نظر اولیاءالله از نادانی نیست؛ بلکه از روی استغراق و حیرت ایده‌آل است.

در ***رؤیای به‌یاد ماندنی*** این مضمون وجود ندارد.

۸. نتیجه

مولوی و بلیک در دو اثر خود یعنی ***مثنوی*** و ***ازدواج بهشت و جهنم*** از مکاشفه‌ای نوشته‌اند که قهرمان مولوی در ***مثنوی***، دقوقی و در ***رؤیای به‌یاد ماندنی***، خود بلیک است. در تفسیر این داستان در ***مثنوی*** بر این عقیده‌اند که دقوقی، خود مولاناست (راشد محصل، ۱۳۹۰). محتوای حکیمانهٔ این دو داستان که نوعی مکاشفه هم هست قابل توجه است. این محتوا دو متن ادبی و عرفانی مورد نظر را به کلاسیک شدن و سرآمد شدن در میان متون ادبی نزدیک می‌کند. شارل سنت بوو، تی اس الیوت و هانس گئورک گادامر، سه اندیشمند و نظریه‌پردازی هستند که از مفهوم قدیمی و پرکاربرد کلاسیک بهره برده‌اند. در این مقاله پس از شناسایی این خصوصیات سعی شد بعضی از مضامین حکمی مشترک و مؤلفه‌هایی که سبب کلاسیک شدن آثار فاخرند، ارائه شود که عبارت‌اند از:

در جست‌وجوی مردان الهی، طمع، عقلای مجانین و عقل جزئی و عقل الهی، ترک خودِ طبیعی، حیرت ایده‌آل. موضوع اصلی در داستان دقوقی، جست‌وجوی انسان الهی است و در مکاشفهٔ ***رؤیای به‌یاد ماندنی***، بلیک با استفاده از آیرونی و تمثیلات خاصی که پدید آورده

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

درصدد دوری از انفعال و افکار سوئیدنبرگی است. لذا، مفهوم فرشته و شیطان، بهشت و جهنم جای خود را عوض می‌کنند؛ مانند حافظ که از آیرونی طنزگونه‌ای استفاده کرده و پیر مغان و میخانه و رند مفاهیم مثبت و مسجد و شیخ، مفهوم منفی دارند. مولوی نیز در داستان دقوقی در توصیف حالات او به نوعی آیرونی فلسفی نزدیک می‌شود. مولانا و بلیک از اگزمپلوم نیز بهره برده‌اند. گادامر و الیوت در تلاش‌های جداگانه، ولی نزدیک به هم سعی کردند مفهوم کلاسیک را به نحوی خاص تعریف کنند؛ به طوری که به دستیابی مفهومی ذاتاً ارزشی برای توصیف مجموعه‌ای از ویژگی‌های ارزشمند در برخی آثار ادبی منجر شود. این کار بعد از بررسی آثار شاخص ادبی انجام شد و به نتیجه رسید. درحقیقت، ادبیات تطبیقی و ادبیات مقایسه‌ای پنجره-ای است که رو به سوی افق بی‌نهایت فرهنگ بشری باز شده‌است و می‌توان با آن بر تکامل اندیشه‌های بشری افزود.

پی‌نوشت‌ها

1. *Memorable Fancy*
2. *(The marriage of Heaven and Hell*
3. Contrastive literature
4. Hans.G.Gadamer
5. T.S.Eliot
6. Global Literature
7. Wisdom
8. Ishper
9. Saint Bevve
10. Hans.G.Gadamer
11. *Songs of Innocence*
12. *The marriage of Heaven and Hell*
13. *Songs of Experience*)
14. *visions of the Daughters of Albion*
15. *America*
16. *Europe*
17. *(The book of Urizen*
18. *Africa*
19. *Asia*
20. (*The four Zoas*

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

21. (an unfortunate lunatic
22. The Maddest
23. preromantic

۲۴. نام کامل او Johan Kaspar Leviathan است. وی یک اخلاق‌گرای سوئدی و پیرو مکتب فلسفی وغیر تخیّلی سوئیدنبرگ بود. بنابراین فرشته‌ای است که افکار سطحی و بستهٔ او کاملاً مخالف نگرش تخیّلی و آزاد شیطان بلیک است. همچنین، در افسانهٔ قرون ویکتور هوگو غول دریایی به نام لویتان که نماد وحشت و درندگی است وجود دارد.

25. Rintrah
26. vision
27. Natural Memories
28. Lyca
29. The four Zoas

منابع

قرآن مجید.

تورات.

انجیل.

آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۶۰). ***شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا***. تهران: نهضت.

ابی خزام، انور فواد (۱۹۹۳). ***معجم‌المصطلحات الصوفیه***. بیروت: مکتبه لبنان

امیری خراسانی، احمد (۱۳۸۶). «شیوه‌های روایتگری مولانا در داستان دقوقی». ***مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز***. ش ۵۱. ص ۵۰.

انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۶۸). ***رسائل***. تهران: صالح

بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۳۷). ***عبدالعاشقین***. تصحیح هانری کوربن و محمد معین. تهران: انستیتو ایران و فرانسه.

پناهی، مهین (۱۳۷۸). *اخلاق عارفان*. تهران: روزنه.

حائری، محمدحسن (۱۳۷۹). ***راه گنج***. تهران: مدینه.

حجازی، بهجت‌السادات (۱۳۹۰). «فراواقعیت در رؤیا و تخیل با نظری به مثنوی». ***کاوشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی***. ش ۲۳. ص ۳۷.

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:34 IRST on Tuesday December 11th 2018

جعفری، محمدتقی (۱۳۶۱). *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*. تهران: انتشارات اسلامی

چاووشی، لیلا (۱۳۹۴). ***نقش حکمت در کلاسیک شدن متون ادبی***. رسالهٔ دکتری. دانشگاه الزهراء. رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی.

حائری ، محمدحسن (۱۳۷۹). ***راه گنج***. تهران: مدینه.

حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۱). ***کاوش‌های عقل عملی***. تهران: موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

حسینی، مالک (۱۳۸۸). ***حکمت، چند رویکرد به یک مفهوم***. تهران: هرمس.

راشد محصل، محمدرضا (۱۳۹۰). «تأملی در داستان دقوقی». ***مولوی‌پژوهی***. س ۵. ش ۱۰. ص ۲۳.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۲). ***علم بیان***. تهران: فردوس.

صلاحی‌مقدم، سهیلا (۱۳۷۸). ***مقایسهٔ بین مولوی و بلیک***. رسالهٔ دکتری. دانشگاه تربیت مدرس. رشته زبان و ادبیات فارسی.

----------(۱۳۸۶). ***تخیل***. تهران: سوسن.

علیزاده، بیوک (۱۳۸۶). «چیستی مکاشفه و تجربهٔ عرفانی از دیدگاه ابن‌سینا». ***اندیشهٔ دینی***. ش ۲۳. ص ۳۸.

غریب‌حسینی، زهرا (۱۳۹۰). «مکاشفه در اندیشهٔ ابن‌عربی». ***کاوشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی***. ش ۲۳. صص

غزالی، محمد (۱۳۶۹). ***احیاء العلوم الدین***. ترجمهٔ مؤیدالدین محمد خوارزمی. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.

موکه، داگلاس (۱۳۸۹). ***آیرونی***. ترجمهٔ حسن افشار. تهران: مرکز.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۱). ***مثنوی معنوی***. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: امیرکبیر.

Blake, William (1975). *The Marriage of Heaven and Hell by Geoffrey Keynes*. Oxford University Press.

Frye, Northrop (1974). *Fearful Symmetry*. Princeton University Press.

Raine, Kathleen (1970). *William Blake*. Thames an Hudson LTD. London

Sabri Tabrizi, G.R. (1956). The Heaven and Hell of William Blake printed by Unwin brothers. Edinburgh University.

Saint Beuve, Charles – Augustin (1805). *Causeries du lundi*. lacademie Francaise , Troisieme Edition .Paris .